

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

«اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین».

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَی الْأَرْوَاحِ الَّتِی حَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِینَا وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَالنَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِیَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَی الْخُسَیْنِ وَ عَلَی عَلِیِّ بْنِ الْخُسَیْنِ وَ عَلَی أَوْلَادِ الْخُسَیْنِ وَ عَلَی أَصْحَابِ الْخُسَیْنِ يَا لیتنا کُنَّا مَعَهُمْ قَتْفُورَ قَوْزاً عَظِیمًا»

«اللَّهُمَّ الْعَنِ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ نَائِبٍ لَهُ عَلَی ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْعِصَابَةَ الَّتِی جَاهَدَتِ الْخُسَیْنِ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَی قَتْلِهِ اللَّهُمَّ الْعَنُوهُمْ جَمِیعًا».

رسیدیم به فرق بین استصحاب قهقرایی و استصحاب مصطلح. فرقی که معمولاً همه‌ی بزرگان بیان فرمودند این هست که در استصحاب مصطلح زمان متیقن سابق است و زمان مشکوک لاحق است. قبلاً می‌دانسته وضو داشته الان شک می‌کند. قبلاً عدالت او محرز بوده الان شک می‌کند. قبلاً فلان حکم بوده الان شک می‌کند. اما در استصحاب قهقرایی متیقن متأخر است و مشکوک متقدم است برعکس آن‌جا، مثل این‌که الان می‌داند زید عادل است اما نمی‌داند سابقاً هم عادل بود یا نه؟ و خبری که از او نقل می‌شود مال سابق است. و یا این‌که مثال رایج آن در الفاظ؛ الان این لفظ در عرف ما، در لغت ما مثلاً در لغت معاصر یتبادر منه فلان معنا، اما نمی‌دانیم در آرمه‌ی سابقه، زمان ائمه علیهم السلام آیا همین معنا بوده یا نبوده؟ متیقن متأخر است، معاصر است. مشکوک متقدم است؟ این فرقی است که بین این دو استصحاب وجود دارد.

محقق خوئی راجع به قاعده مقتضی و مانع که فرق آن بیان شد می‌فرمایند بحث آن در آینده خواهد آمد. بحث این‌که حجت است یا حجت نیست و همچنین قاعده یقین را می‌فرمایند این هم بحثش در آینده خواهد آمد. اما نسبت به این استصحاب قهقرایی همین‌جا یک چند سطر می‌طلب بیان می‌فرمایند. البته معمولاً در باب علائم حقیقت و مجاز این بحث آن‌جا مطرح می‌شود که و یا در باب حجیت ظواهر.

مطلبی که این‌جا ایشان می‌فرمایند این هست که این استصحاب قهقرایی هیچ‌جا حجت نیست الا در باب الفاظ و وجه عدم حجیت آن هم این است که به ادله استصحاب نمی‌توانیم تمسک کنیم برای حجیت آن چون دلیل استصحاب؛ صریح در این است که متیقن متقدم است و مشکوک متأخر است. فرموده: «لأنک کنت علی یقین من طهارتک فشککت»، این حالا فرمایشات ایشان را فعلاً نقل می‌کنیم تا حالا بعد شاید تعالیقی باشد این‌جا. پس ما، ولی در این‌جا که عکس است. صریح دلیل استصحاب دلیل تعبیدی و شرعی‌اش این است: «کنت علی یقین من طهارتک فشککت» پس بنابراین در جایی که

«لم اكن سابقاً على يقين» حالا على يقين هستم و شك می‌کنم سابق هم بوده یا نه؟ این‌جا را این ادله شامل نمی‌شود.

بنائی هم از عقلاء یا متشرعه نداریم بر این‌که در این موارد که الان یقین به یک چیزی دارند نمی‌دانند سابق این‌جور بوده یا نه؟ و شك می‌کنند، هیچ قرائنی، دوالی، دالی بر این نیست که قبلاً هم بوده؛ بنا نمی‌گذارند که قبلاً هم این‌جوری بوده، بله، فقط یک‌جا این معنا را عقلاء دارند و آن در همان الفاظ است و حالا شهید صدر جمل را هم اضافه فرموده. اگر یک واژه‌ای الان می‌دانیم فلان معنا را دارد یا یک جمله‌ای این مفاد را دارد، ظهور در این مفاد دارد و نمی‌دانیم سابقاً این‌جور بوده یا نبوده؛ این‌جا می‌فرمایند که استصحاب در این‌جا حجت است که معنای فعلی را بکشانیم به قبل؛ بگوییم قبل هم همین‌جور بوده و برای حجت این به دو دلیل کأثه استدلال می‌کنیم.

دلیل اول بناء عقلاء است که در عقلای عالم این‌چنین است. فلذا است که اگر سجلاتی، وقف‌نامه‌هایی، وصیت‌نامه‌هایی؛ این‌ها باشد مال قرون سابقه، الان الفاظش را همین جوری که حالا می‌فهمم معنا می‌کنم. بنا می‌گذارم؛ همین معنایی که ما الان می‌فهمیم سابقاً هم، هزار سال پیش هم همین بوده و این بنا فی مرئی و منظراً من الشارع است، بوده و شارع ردع نکرده از این...

س: از کجا می‌دانیم بوده؟

ج: بله؟

س: باز محتاج به خود همین است دیگه، آن موقع بوده از کجا می‌دانیم بوده؟

ج: آن دیگه آدم وجدانش همین است که اگر غیر از این بود همان علائمی که مرحوم شهید صدر در بحث سیره و کشف سیره بیان فرموده که اگر جور دیگری بود، یک علائمی چیزی از آن روشن می‌شد یک جایی فلان،

س: نه آخه توی برخی از امور همین‌طور هست؟؟

ج: حالا من الان که نمی‌خواهیم مناقشه کنیم. داریم استدلال را بیان می‌کنیم.

دلیل دومی که اقامه کردند کأثه یک دلیل إلی است یا یک قضیه قیاس استثنائی است که اگر این استصحاب حجت نباشد یک تالی فاسد دارد «لإنسد باب الاستنباط علینا» و حال این‌که این تالی فاسد باطل قطع داریم که این جور نیست باب... مُنسد نیست باب استدلال و استنباط بر ما و این نمی‌شود الا به این‌که این استصحاب حجت است چون آن الفاظ که ما الان نگاه می‌کنیم خب توی عرف ما، لغت ما ما الان معنایش این است در عرف عرب این‌ها؛ اما سابقاً این‌جور معنایش بوده، این‌جور نبوده؟ نمی‌دانیم. جز استصحاب و این‌که بگوییم قبلاً هم همین‌جور بوده راهی دیگری ندارد. این را از دست ما بگیرید دیگه هیچی، راه استنباط بسته می‌شود. پس اگر این استصحاب نباشد «لإنسد طریق الاستنباط علینا و التالی باطل بالضرورة فالمقدم مثله» که بگوییم استصحاب حجت نیست. این بیانی است که در این‌جا دارند.

مرحوم شهید صدر هم قدس سره در آن استدلال اول که بناء عقلاء باشد با استاد شریک هستند، او هم قبول دارد ایشان که بناء عقلاء هست بر این مسئله. و اضافه می‌فرمایند به

این که اگر شما به آن اعصار نگاه کنید؛ معاصرین ائمه علیهم السلام یا، آن‌ها از دو حال خارج نیستند مثلاً به کتاب و سنت و حرف‌های ائمه و فلان و این‌ها استدلال ...، ائمه سابق؛ این‌ها استدلال می‌کردند. یا نقل که می‌فرمودند ائمه، حالا مثلاً به‌خصوص ائمه متأخر؛ این‌ها یا شک می‌کردند. توجه داشتند لعل آن موقع معنای دیگری داشته و حالا یک معنای دیگری داشته باشد. یا زاحل و غافل بودند از این جهت، هر کدام این‌ها باشد اثبات می‌شود حجیت این، اگر توجه داشتند و عمل می‌کردند خب بما اُثِّم متشرعون؛ خود این ثابت می‌شود که این درست است. این استصحاب درست است چون بما اُثِّم متشرعون این کار را می‌کردند. حالا علاوه بر این که حالا این جهتش را هم بگذاریم کنار؛ بالاخره در مرئی و منظر معصوم بودند و گفتند نه، حق ندارید.

دو؛ این که اگر هم زاحل بودند خب ائمه باید رفع این زحول و این اشتباه را می‌فرمودند، در مرئی و منظرشان است. دارند خطا می‌روند، راه نادرست می‌روند، کتاب و قرآن را نباید این‌جوری که الان معنا می‌شود معنا کرد. فرمایشات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نباید این‌جوری معنا کرد و هکذا. پس معلوم می‌شود شرعاً حجت است.

خب این فرمایش مصباح و مازاد علیه در بحوث و آن تلمیذ معظم ایشان. عرض می‌کنیم حالاً این‌جا یک جهاتی است که باید در آن تأمل بشود.

یکی این که فرمودند این استصحاب قهقرای برای حجیتش نمی‌توانیم استناد کنیم به ادله، به روایاتی که بعد می‌آید چون در این روایات صریح است به قول ایشان فرموده «فإنَّ منَّ یقین من طهارتک فشککت». خب این اولاً این است که شما یک دانه روایت؛ از آن روایت این‌جوری است. خب بقیه‌اش چی؟ فابن علی یقین، خب من الان یقین دارم. فابن علی یقین چه برای ما مضی چه برای ما یأتی چه برای حال، یا «إنَّ یقین لا ینقض بالشک»، تعلیل شده، حالا همین بعضی‌هایش که می‌شود یک خرده؛ ولی بعد تعلیل فرموده؛ لأنَّ یقین لا ینقض بالشک» یقین نقض شدنی به شک نیست. البته اگر نفی بخوانیم نه نهی باشد. پس بنابراین این مقدار که آن فقط این چنینی است این حتماً ناقص است این بیان، باید یکی یکی آن روایات را محل کلام قرار داد و ببینیم که آیا شامل می‌شود، شامل نمی‌شود؟ همان‌جوری که در قاعده یقین و شک ساری بعداً بحث شده که آیا این روایات شامل قاعده یقین می‌شود یا نمی‌شود؟ خب بعضی‌ها آن‌جا قائل شدند می‌شود مثل محقق سبزواری گفته آره، قاعده یقین هم از توی آن در می‌آید. یکی ممکن است بگوید ما از این روایات سه‌تا قاعده می‌فهمیم، چهارتا قاعده می‌فهمیم.

و ثانیاً اگر شما این‌جور می‌خواهید به این تکه تأویل کنید، اعتماد بفرمایید، خب «لأنَّ کنت علی یقین»، پس باید بفرمایید استصحاب در جایی حجت است که یقین تو هم صادق باشد. و حال این که خود شما و بزرگان؛ همه قائل نیستند. اگر یقین و شک مع باشد. همین الان یقین می‌کنم سابقاً این‌جور بوده و حالا شک دارم آن‌که بود ادامه دارد یا ندارد؟ لازم نیست زمان یقین؛ زمان متیقن باید سابق باشد. اما زمان یقین که لازم نیست قبل باشد و حال این که ظاهر روایت چیه؟ «لأنَّ کنت علی یقین من طهارتک فشککت». خب هر جور این را جواب می‌دهید آن‌جا، می‌گویید این از باب مثال بوده، چه بوده، این‌جوری جواب می‌دهید. خب همین! راجع به این هم همین‌جور، این که متیقن تو هم سابق بوده، همین‌طور که یقینش سابق بوده متیقن هم سابق بوده ممکن است از باب این است که مورد سؤال این‌جوری بوده، «انما العبرة بعموم الجواب»...

س: البته موارد الغاء خصوصیت ملازمه‌ای ندارد که شما بفرمایید که اگر این‌جا را الغاء خصوصیت کردی به همان بیان آن‌جا هم باید همان‌طوری الغاء خصوصیت کنی، ملازمه این‌چنینی وجود ندارد توی موارد الغاء خصوصیت و امثال این‌ها.

ج: چرا؟

س: نه دیگه، ممکن است این‌جا را بگویند چون، این‌ها همه از یک سنخ هستند دیگه

ج: چه سنخی؟

س: سنخ استصحاب هستند همه‌شان

ج: نه، اگر شما جمود بر لفظ می‌کنید نه، ببینید؛ دقت بفرمایید.

س: نه،؟؟ موارد الغاء خصوصیت ملازمه ندارد

ج: نه، پس باید نه...

س: ممکن است من نسبت به این فرد

ج: داریم می‌گوییم کاستی استدلال را می‌گوییم. اگر جمود بر لفظ می‌کنید پس....

س: کاستی درست است که

ج: اما اگر جمود نمی‌خواهید بکنید خب باید پس باید بیان بکنید که ما از؟؟ آن جهت رفع ید می‌کنیم از این جهت نمی‌توانیم بکنیم به یک وجهی مثلاً شما بگویید. وجه هم هست، مثلاً چه وجهی؟ وجه این‌که «ما کان یدوم» هست و ممکن است این روایات ناظر به همین مطلبی باشد قد یدعی؛ چون در ذهن عرف هم این‌جوری است بگوید خب بر این اساس دارد می‌گوید. اما «ما وُجد کان» «ما کان موجوداً کان سابقاً» این‌که نیست. بله، چیزی که دیدیم هست این تا رافعی نیاید، مانعی نیاید همین استمرار دارد دیگه

س: ما عرض‌مان به محضر شما این است که این کاستی استدلال درست می‌فرمایید هست. اما این‌که بفرمایید که هر طور این را جواب بدهیم به نفع؟؟

ج: نه، هر جور حالا

س: می‌خواهم بگویم

ج: فعلاً نه، فعلاً در مقام کاستی هر جور....

س: کما این‌که شما هم قبل و آخرش همین‌طور قائل می‌شوید. می‌گویید آقا؛ این‌جا الغاء خصوصیت می‌کنیم نسبت به این موارد این‌طور که شک و یقین هم‌زمان حاصل می‌شود ولی نسبت به قاعده یقین الغاء خصوصیت نمی‌کنید.

ج: نه، کاستی.

س: عرض من این است که این‌جور نمی‌شود؟؟

ج: کاستی را این‌جور بیان می‌کنیم که آن شخص کسی که برایش استدلال می‌شود قانع نمی‌شود. می‌گوید این‌جوری است. همان جوابی که آن‌جا می‌دهی ممکن است این‌جا هم باشد. پس باید این را باز بکنیم. این یک مطلب. خب پس این‌که،

دو: این‌که در مورد بحث ما یعنی آن مورد استثناء که می‌گوییم آقا؛ هیچ‌جا به این دلیل نمی‌شود تمسک کرد، هیچ‌جا الا استصحاب در باب لغات و جمل. آن‌جا می‌شود ولی آن‌جا هم دلیلش این روایت نیست چون همان‌طور که گفتیم این روایات می‌گوید باید متیقن سابق باشد مشکوک لاحق باشد.

اشکال این است که نه، ما لازم، در همین موارد لغت می‌توانیم به همان استصحاب مصطلح تمسک کنیم. بنابراین‌که ما استصحاب را اماره بدانیم. یا مثبتات امارات را در موارد خفاء واسطه حجت بدانیم اصول را.

توضیح مطلب این است که همان‌طور که در تبادر و آن‌جاها گفته شده؛ این‌جوری می‌توانیم بگوییم، می‌گوییم که آقا؛ معنای این واژه الان این است. مثلاً اسد، اسد یعنی الان این، در لغت عرب یعنی شیر، توی روایات مثلاً دارد «لا تصل فی وبر الاسد»، نمی‌دانیم این اسد آن‌موقع هم همین بوده یا نه؟ خب این‌جا می‌توانیم همان استصحاب متعارف را انجام بدهیم نتیجه بگیریم که معنای آن‌موقع هم همین بوده، و آن این است که این اسد در زمان ائمه علیهم السلام یک معنایی داشته یا نداشته؟ داشته، استعمال شده دیگه، یک معنی از آن اراده شده می‌دانیم. استصحاب می‌کنیم ثبات آن معنا را یا عدم تغییر آن معنا را، خب اگر آن معنا تا به امروز تغییر پیدا نکرده لازمه‌اش چیه؟ لازمه‌اش این است که همین است. یا اصالت و عدم نقل که در کلمات هست روحش همین است دیگه، نقل نمی‌دانیم شده یا نه؟ خب اول که نقل نشده بود. همان عدم نقل سابق را؛ متیقن سابق است. استصحاب می‌کنیم تا حالا، می‌گوییم همین‌طور نقل نشده، نقل نشده، خب اگر این معنا سابق نبوده؛ الان معنایش این است پس نقل شده دیگه، لازمه عدم نقل این است که همین معنا بوده قبلاً. بنابراین این مواردی که استصحاب قهقرایی اسم آن گذاشته می‌شود و می‌گوییم حجت نیست این‌جا پس به استصحاب نمی‌توانیم، اگر حرفیاً می‌خواهیم بگوییم به این شکل یعنی حالا را بکشانیم به قبل؛ ولی اگر بخواهیم بگوییم چی؟ بخواهیم بگوییم چون مثل یک استعاره‌ای است. حتی بعضی گفتند استعاره... مثل شیخ در فرائد فرموده به این می‌گویند استصحاب مجازاً، استصحاب قهقرایی مجازاً چون همراه خودمان نمی‌بریم تا قبل که، ما که قبل نبودیم که همراه خودمان باشد. اگر بخواهیم به معنای لغوی استصحاب هم نگاه کنیم. اگر اصطلاحی هم بخواهیم نگاه کنیم ابقاء ما کان است به نظر ایشان.

س: لغوی هم قبول کردیم؟

ج: نه دیگر با ما همراه که نیست استصحاب.

بنابراین نمی‌توانیم.... همین‌طور که ایشان قبلاً خودشان هم بیان فرمودند اگر بگوییم استصحاب اماره هست مثبتات آن فرمودند حجت می‌شود، خودشان فرمودند در آن قبلاً در همین صفحات قبل ایشان فرمود....

س: آقا عدم نقل اصل مثبت آن واجب است....

ج: فرمود که بله ببخشید «فإنَّ کون متیقناً فی الآن السابق أماره علی بقائه و مفیده

للظن النوعی، فیکون الاستصحاب کسائر الأمارات المفيدة للظن النوعی، و یکون المثبت من حجة أيضاً على ما هو المعروف بينهم، و إن کان لنا کلام فی حجّة الاستصحاب المثبت حتی على القول بکونه من الأمارات».

س:؟؟؟ فرمایش شما هم درواقع اصل مثبت بودن؟؟؟ واضح است که عدم نقل را استصحاب می‌کنیم، عدم نقل را، همین‌طور نقل نکرد نکرد تا الان پس لازمه‌اش اثبات این وجود است ...

ج: آره، یعنی معلوم می‌شود همین معنا قبلاً بوده ...

س: بله، یعنی اثبات می‌شود آن‌که عدم نقل پیدا کرده حالا همین هم هست، این اصل مثبت آن واضح است. اما اثرات ثبات، یکی اثرات ثبات را می‌گوید ثبات یعنی عدم التّغییر و عدم النّقل یعنی همان معنای عدم النّقل است اثرات ثبات، یعنی ثبات یعنی عدم التّغییر ..

ج: بله معنای... معنای ایجابی است آن معنای منفی است ...

س: حالا اگر معنایش ایجابی است خود اصالة ثبات یعنی این‌که آن معنایی که موجود بوده را ...

ج: این را هم البته اضافه کنیم می‌دانید مشترک نیست، چون لازمه‌اش این است. یعنی بله ثبات توی معنا دارد این معنا را هم الان پیدا کرده، در ادامه شده مشترک لفظی ...

س: می‌دانیم آن دوتا ندارد ...

س: بله دوتا که ندارد، می‌خواهیم همان را ...

ج: باید این را مفروض، جایی که ...

س: بله ما اصلاً ثبات را به همین معنا می‌کنیم. شما اصالة ثبات را به معنای نقل و تغییر نگیرید، اصالة ثبات را به معنای عین ذو مفهوم موجود بگیرید، این‌جا اصل مثبت آن به چه بیانی است؟

ج: نه لازمه‌ی ثبات او ...

س: این است که همین باشد ..

س: نه آخر لازمه‌ی ثبات عینیت ما موجود است، ثبات یعنی موجود، موجود عین قبلی است ...

ج: نه نه ثبات یعنی ...

س: عدم تغییر دیگر، ثبات یعنی همان ...

س: عدم النّقل درست است، عدم النّقل یعنی تغییر فقط نکرده؟

ج: ثبات یعنی استمرار دارد همان معنای قبل ...

س: ثابت است ..

س: نه اسعاف احسنت! استمرار دارد معنای قبل یعنی همین ..

ج: یعنی چی؟ این مفهومش با این یکی است؟ استمرار یعنی چی؟ یعنی در بستر زمان همین جور است ...

س: آقا وقتی من می‌گویم ثابت ما کان موجوداً، ثابت فی الحال، این‌جا می‌گویید لازمه‌اش ...

ج: اما معنایش می‌گوید این اسد یعنی شیر؟ معنایش این نیست که اسد یعنی شیر. بله آن معنا ثابت است این یک مفهومی است، این آن معنای قبل همین‌جور، آن معنای هم نمی‌دانم الان چی هست درست؟ آن معنای قبل که علی الاجمال بوده که من نمی‌دانم تفصیلاً چی هست؛ همین‌جور می‌گویم آن معنای مجمل که تفصیلاً نمی‌دانم هست هست هست هست هست تا حالا ...

س: همان که می‌گویم این است اصل مثبت است.

ج: پس می‌شود دیگر.

خب این به خدمت شما عرض شود که.... شاید بتوانیم حالا این یک مطلب، مطلب دیگر این است که به این بیانی که ایشان فرمودند بگوییم اصلاً تمسک به استصحاب چه بنحو قهقرائی چه به نفع استصحاب مصطلح، برای موارد لغت دُوری است. اگر بخواهد مستند فقیه استصحاب باشد دور لازم می‌آید. چرا؟ برای خاطر این‌که همین واژه‌هایی که در این احادیث اخذ شده، یقین و نقض و این‌ها، این‌ها به چه معناست؟ آن موقعی که صدر من الصادق علیه السلام همین معنایی بوده که الان، الان خب ان شاء الله بعداً خواهد آمد، خود شیخ در مادی نقض حرف دارند به خاطر این تفصیل قائل شده در استصحاب. برای خاطر تحلیل واژه‌ی نقض. خب اگر بخواهیم بگوییم همه‌ی این جمله‌ها معنایش همین است که الان می‌فهمیم بماذا به استصحاب، استصحاب حجیتش از کجا؟ از همین‌ها. این‌که این معنای این‌ها، معنای این‌ها همین است که حالا می‌فهمیم یتوقف بر استصحاب و حجیت استصحاب، حجیت استصحاب هم متوقف بر همین است.

س: مگر این‌که توی چهارتا واژه تلاش بکنیم ...

ج: بله مگر بله، اگر بخواهد مستند ما همین باشد این نمی‌شود.

و این‌ها قبل از شاهد بر این‌که اصلاً استصحاب مدرک این مسأله نیست این است که قبل از صدور این روایات و این‌ها، بله این‌ها بوده نه این‌که حالا بعداً پیدا شده این‌ها، به واسطه‌ی استصحاب پیدا شده. روشن است که این استصحاب تعبد شرعی مستند این امور نیست و این مسأله یک مسأله‌ی مبتلا به همیشگی بوده، قبل از صدور این روایات هم بوده، پس معلوم می‌شود حجیت آن از یک جای دیگری است از تقیید نه از این روایات. و اما این بناء عقلاء که فرمودند مستند است، البته در خصوص الفاظ. این هم محل کلام است بین علماء؛ خب بله محقق خوئی مدعی بود مدار عقلاء هستند، شهید صدر هم قبول دارند و تعصید فرمودند. اما این بین فقهاء و اصولیین محل کلام است، بعض از تلامذه‌ی ایشان هم مثل محقق سیستانی در تبادر می‌گویند که نه، ما چنین بناء عقلائی را قبول

نداریم که بناء عقلاء بر این باشد. و بعید هم نیست حق با این بزرگوار و امثال این بزرگوار باشد که واقعاً یک بناء عقلاء باشد که وقتی شک کردیم ...

س: موضوعش محقق شده ...

ج: که شک باشد، معمولاً در اثر قرائن و شواهد و کذا و این‌ها و لغوین می‌گویند و چه و فلان و این‌ها معمولاً شک نداریم، وثوق هست به این‌که همان معنا هست. بله یک جاهایی هم واقعاً شک می‌کنیم، حالا آن‌جاها که شک می‌کنیم بنا کجا بر این است که معنایش همین است؟ مثلاً در خز توی باب صلاة یادم می‌آید خز، الان فقهاء آن جا می‌گویند امروز خز می‌دانیم به چی می‌گویند، ولی ما نمی‌دانیم واقعاً خز قبلاً هم همین بوده یا نه و آن‌جا این‌که ما بگوییم حالا معنایش این است قبلاً هم همین بوده؟ این‌ها از تجمیع قرائن و خصوصیات و این‌ها بخصوص با توجه به بطئی تغییر در لغت، این‌ها آدم اطمینان دارد، وثوق دارد که همان معنا، معنا چی هست؟ با گاهی شواهد و قرائنی که کلام مناسبات با موضوعی که در کلام پیدا می‌شود این‌ها آدم بله یک جاهایی هم حالا شک می‌کند چی هست، به قول مرحوم شیخ می‌فرماید کلمه‌ی ماء که اوضح مفاهیمش شبهه‌ی حکمیه دارد، شبهه‌ی مفهومیه دارد. مثل این سیل‌هایی که می‌آید گاهی خیلی غلیظ است آدم شک می‌کند این چی هست؟ یا بعضی از چایی مثلاً، حالا چایی خیلی غلیظ نباشد، چایی اهواری و این‌ها نباشد، چایی قمی باشد که خیلی، خب این‌ها آقای آشیخ جواد خدا رحمتش کند می‌گفت این‌ها آب است، قبول داشت که این ماء است، ماء مطلق است، چایی‌های خیلی کمرنگ می‌گفت ماء مطلق است.

س: با این بیان حضرتعالی آن انفراد هم دیگر از کار می‌افتد دلیل انسدادی ایشان...

ج: بله ..

س: چون می‌فرمایید در عمده‌ی موارد ما اطمینان پیدا نمی‌کنیم.

ج: بله بله بله.

و اما آن دلیل بعد که فرمودند آن قضیه‌ی قیاس اقترانی یا استثنائی، قیاس استثنائی که اگر این استصحاب حجت نباشد «لا انسداد طرق الاستنباط و التالی باطل و المقدم مثله». خب عرض می‌کنیم اولاً لا ینسد، به‌خاطر همین که خیلی جاها به‌خاطر این قرائن و خصوصیات و این‌ها معلوم است و ثانیاً حالا تازه معلوم نباشد لا ینسد، می‌شود ظن انسدادی. خب الان بعضی‌ها می‌گویند که خبر واحد اگر حجت نباشد انسداد پیش می‌آید دیگر؛ خب بعد می‌گویند آقا یا این‌که خبر ثقه حجت است، خبر عدل امامی یا ثقه یا فلان، صغرای آن برای ما این رجال چی هست؟ این‌که حجت نیست. می‌گویند خبر واحد ثقه درست است حجت است ولی صغرای آن برای ما معلوم نیست، ما از کجا می‌توانیم بفهمیم این ثقه بوده یا نبوده؟ این قول رجالیون هم که حدسیات است و مرسلات است و گفتند می‌گویند دیگر. خب فلذاست که قائل به انسداد می‌شوند، انسداد کبیر. میرزای قمی انسدادی است، بعضی از بزرگان معاصر از مراجع شاید هم قائل باشند، حالا مایل بودن‌شان که خیلی هست، احتمالاً هم شاید قائل باشند. خب ولی باب استنباط که منسد نمی‌شود که. بله روش استنباط تفاوت پیدا می‌کند، قواعد آن یک مقداری تفاوت پیدا می‌کند نه لا انسداد باب الاستنباط. بله این‌جور باب استنباط منسد می‌شود برای این هم دلیل نداریم بر بطلان آن. کلاً باب انسداد بشود اما یک نوع آن منسد می‌شود خب نوع

دیگر آن باز می‌شود و تازه اگر انسدادی بشویم یک مقداری مشکلات حل می‌شود، چون مظنه می‌شود حجت دیگر ...

س: اگر بگویم اکثر فاکتر حجت است آن سخت‌تر می‌شود که این همان قائل معاصر می‌فرمایند ...

ج: بله؟

س: اگر بگویم بنابر انسداد ظن اکثر فاکتر حجت است، آن‌طوری ...

ج: باشد ولی خیلی چیزها آدم ظن خیلی قوی دارد که فلذا دیدم یک مقاله‌ای یکی از دانشگاهی‌هایی که سابقه‌ی حوزوی داشت نوشته بود، نوشته بود برای حل مشکلات انسدادی بشوید. حالا مگر انسداد دست آدم است که بشود؟ واقعیت باید ببیند چی هست؟ خب وقتی که انسدادی شدی خیلی از این چیزها با مظنه می‌شود درستش کرد. حالا دلیل قاطع یا دلیل که دلیل قاطع بر حجیت آن باشد ممکن است نباشد به آن شکل؛ اما وقتی انسدادی شدی یا بنحو حکومت یا بنحو کشف ما می‌گوییم مظنه حجت است. حالا مثلاً اختیارات ولی فقیه چقدر است؟ حالا یک‌وقت به آن شکل می‌خواهی یک اطلاعی پیدا کنی لفظی یا نمی‌دانم کذا پیدا کنی، یک‌وقت می‌گویی آقا می‌شود حکومت را بدهند دست یک نفر دست و پایش را ببندند؟ خب معلوم می‌شود به قول امام فی ما یرجع الی...، این هم که نسبت به امام می‌دهند ایشان ولایت مطلقه فقیه قائل است، بعضی‌ها پوزخند می‌زنند یا مسخره می‌کنند کلام ایشان را ندیدند و متوجه نشدند. ایشان می‌گویند که ولایت فقیه فی ما یرجع الی الحکومة هست و الا فی ما لا یرجع الی الحکومة نه ما دلیل نداریم، فلذا طلاق مرأته‌ی افراد نه، لا یرجع الی الحکومة که بخواهی سامان بدهی زندگی مردم را. یا اول ماه این لا یرجع الی الحکومة یا جهاد ابتدایی می‌گویند لا یرجع الی حکومة؛ اما فی ما یرجع الی الحکومة، می‌گویند آقا شما سامان بده به امور این مردم، بعد اختیاراتی که لازم هست برای سامان دادن به او ندهد، خب این نمی‌شود. یا یک جور حکومتی که همه دارند پیشرفت می‌کنند این نه، این می‌گویند ما در این حد که فقط ضروریات ولی دیگر نمی‌شود، خب این هم، می‌گویند آقا باشد خیابان‌ها همان‌جور باشد ولو اصحاب راضی نیستند الان ترافیک بشود، خب ماشین نخرید، پیاده بیاید بروید، با دوچرخه بیاید. خب می‌گویند آقا مگر می‌شود این بگویی حکومت اسلامی است بعد حاکمیش به اندازه‌ی حاکم‌های دیگر که جامعه را پیشرفت می‌دهد، رفاه و آسایش می‌آورد چه می‌آورد، این می‌گویند نه، می‌گویند همان باید مثل عهد حجر زندگی کنیم چون ما بیشتر از این نمی‌دانیم. خب حالا این‌ها البته نمی‌خواهیم بگویم فقط راهش همین انسدادی هست و الا از ادله هم استفاده می‌شود و این‌جوری نیست، اما خب کسانی که خب آن راه‌ها را خیلی برای‌شان مشکل است خب اگر انسدادی بشوند مظنه‌شان که می‌گویند ما مظنه که داریم بر این که این درست نیست و این درست است و حالا و جاهای دیگر و بعضی جاهای دیگر. خب این هم به خدمت شما عرض شود که فرمایش. بنابراین باید گفت در این موارد چون استصحاب مثبتات آن حجت نیست، ما استصحاب قهقرائی این‌که از روایات می‌توانیم استفاده کنیم یا نمی‌توانیم استفاده کنیم ان‌شاءالله بحث آن باید تک‌تک روایات که می‌خوانیم علی‌دگرمان باشد که این هم محاسبه کنیم. ولی گفتم که در مورد لغت این بخصوص اگر از راه دیگری استفاده نکرده باشیم که دوری می‌شود؛ معانی الفاطی که در خود روایات استصحاب هست. بناء عقلاء هم که واضح نیست اگر قطع به عدم نداشته باشیم احراز وجود چنین بناء عقلانی را نداریم. زمان ائمه(ع) هم برای همین بوده که

اطمینان داشتند نه این که یک بنائی بوده در موارد شک واقعاً در مرئی و منظر معصوم با این که شک داشتند، مثل همان حرفی که مثلاً آقای آخوند زدند و امام شدیداً با آن مخالفت کردند و حق با ایشان است که آقای آخوند می گوید اگر شک کردیم یک کسی در مقام بیان هست یا نیست اصل بگویم در مقام بیان است. امام می گوید کجا عقلاء چنین چیزی دارد که اگر واقعاً شک کردیم در مقام بیان است؟ بگویند همین جور بناء بگذارد. نه در مقام بیان بود یک ظهور حال است که از قرائن و شواهد و خصوصیات آدم متوجه می شود که الان در مقام بیان هست یا نیست. اما اگر یک جایی این چیزها نباشد و واقعاً شک می کند که این الان در مقام بیان این بود یا نه؟ در مقام اصل تشریع بود اصل مطلب را می خواست بگوید؛ کجا بنا دارند عقلاء بر این که بگویند اصالة البیان؟ این جا هم همین جور است. واقعاً اگر عرف شک کرد که من نمی دانم این لغت معنایش این است یا نه در سابق، خب الان واقعاً کجا جزماً بر این بنا می گذارند که نه، سابقاً هم همین بوده معنایش؟

س: توی فرمایش آقای صدر که می گفت اگر هم زهل عنهم و غفل و مطمئن هم بودند لازم است بر شارع ینتبهوا علیهم، این لازمه اش وجود دارد واقعاً؟ یا اگر واقعاً هم این ها مطمئن بودند اما اگر اشتباه می کردند و این نبود و این طور نبود که عین آن که متأخر است عین متقدم باشد معنأ و ثابت باشد این باید انطباق می داد ائمه و ندادند. این را هم قبول دارید شما یا نه می گوید چون موضوع آن، کما این که فرمودید چون موضوعش؟؟؟ دیگر لازم نیست انطباق بدهند بر ما حجت است...

ج: تا دلیل چی باشد؟ اگر دلیل تان امر به معروف و نهی از منکر باشد نه این ها ظاهر هستند، منکری انجام ندادند. اما اگر دلیل این باشد که آن ها باید نشر شریعت بکنند، بیان وقایع بکنند، مبین احکام هستند و می بینند همگان دارند خلاف آن چیزی که.... همان ادله ی کلامی که می گوید باید حکم را بیان بکنی وقتی می بیند این با این عبارت بیان می کند آن ها یک جور دیگر دارند معنا می کنند ...

س: زمانی که این را نکردند، حضرت انطباق ندادند ...

ج: آن جا باید چکار کنند؟ اگر می بیند همه زاهل هستند، همه دارند قرآن را به جوری معنا می کنند که اصلاً معنایش این نیست ...

س: خب این پاسخ این چی هست؟

س: اصلاً سیره را قبول ندارند ...

س: پاسخ این چی هست؟

ج: پاسخ کدام؟

س: پاسخ این که شما می فرمایید ...

ج: نه می گویم چنین ظهوری نداشتند، اطمینان است، اطمینان به این که این آن جا هم که شکر ...

س:؟؟؟ آقا حالت غفلت و زهول یعنی اطمئن علی هذا المعنی دیگر، همین حالت آقای

صدر؟؟؟

ج: نه اطمئن نه معنائيش اين نيسټ كه اطمئن بهذا... زهول داشته كه معنای حالا را مطمئن بوده می دانسته چی هست، زهول داشته كه قبلاً آیا به اين معنا بوده يا نبوده؟ اين می گوید قبلاً هم همین جور بوده ..

س: یعنی پس مطمئن است كه اين جور بوده ديگر ...

ج: نه

س: مطمئن است به ؟؟؟ معنا ...

ج: نه نه ...

س: زهول از نظر شارع است حاج آقا ...

ج: چون التفات می خواهد، اصلاً از ...

س: زهول از چی هست؟

س: از نظر شارع است ديگ ...

س: زهول شارع یعنی همین ديگر، یعنی اين كه، آقا اين را كه الان من می فهمم، چه شك باشم چه زاهل باشد نسبت به چی زاهل هستم؟ نسبت به اين كه آن معنا چی هست؟ ولی الان كه می دانم معنای متبادر چی هست، نمی دانم سابق چی بوده؟ می گویی دو حالت دارد يا شك هستی يا مطمئن هستی ...

ج: ببينيد مكلف اذا التفتت الى حكم شرعي إما ان يحصل له القطع او الظن او الشك. اگر انسان ملتفت نباشد هیچ کدام از اين ها برایش حاصل نمی شود یعنی قطع هم پیدا نمی کند، ظن هم پیدا نمی کند، شك هم پیدا نمی کند، اصلاً زاهل است ...

س: اين اذا التفتت عرض كنم اين اذا التفتت اين معنائيش اين نيسټ كه اگر لم يلتفت لم يوقن، اين معنی اش اين است كه اگر خواستی تقسيم ثلاثی بكنی اذا التفتت ...

ج: نه عجب است، نه همین ثلاثی درست است ديگر، همین ديگر يقين، اگر بخواهی يقين هم داشته باشی بايد التفات داشته باشی.

س: آقا نمی شود التفات نداشته باشی ...

ج: نه نمی شود ...

س: نه ديگر نسبت به آن چیزی كه غافل باشی نمی توانی ...

س: آقا التفات به شك اصلاً ندارد ولی مطمئن است ...

ج: نمی شود.

س: ؟؟؟ لا يجتمعان هستند ...

س: بعد التفات را شما در مقابل زهول نگیرید اصلاً ...

ج: بله بله بعد الالتفات است، اصلاً توجه به حال قبل ندارد تا یقین نسبت به او بخواهد بکند شک کند، اصلاً توجه به ذهنش به حالت سابقه نیست که نسبت به او یقین داشته باشد یا شک داشته باشد ..

س: البته شما در مورد سیره فرمودید که این‌ها اصلاً اطمینان پیدا می‌کنند ..

س: آقا زهول را در مقابل این التفات چرا می‌گیرید؟ ما اصلاً این را بحث نمی‌کنیم ..

ج: نه، پس شک به حالت سابقه اصلاً نداشتند، زاهل بودند، یعنی کأنّ این کلام الان است، حواس‌شان نیست که این کلام قبل است می‌خواهیم معنا کنیم. همین، کأنّ این جوری است ...

س: یعنی حواس‌شان نیست که قال رسول الله فی السنة الاول ...

ج: بله، این‌که حالا این بر آن اساس نه ...

س:؟؟؟ خیلی عجیب است، نمی‌فهمند که قال رسول الله است ...

ج: چرا می‌فهمند ولی این‌که ممکن است زمان آن موقع با حالا فرق بکند، این اصلاً توجه به این توی ذهن‌شان نیست ...

س: آقا توجه ندارند یعنی چی؟ یعنی می‌گویند قال رسول الله یعنی این‌که پیغمبر این فرمایش را افاده کردند، می‌گویند دیگر

س: ولی از تبدل آن زاهل است...

س: مثل ما قبل از طلبگی

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين